

نبرد قدرت در ایران

- سرشناسه: سمیعی، محمد، ۱۳۴۳ -
 عنوان و پدیدآور: نبرد قدرت در ایران: چرا و چگونه روحانیت برنده شد؟/ محمد سمیعی.
 مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۶.
 نوبت چاپ: چاپ دوم، ۱۳۹۷.
 مشخصات ظاهری: ۸۰۷ ص.
 شابک: 978-964-185-546-0
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
 موضوع: روحانیت - ایران - تاریخ - قرن ۱۳ ق. - ۱۴. Clergy - Iran
 History - 19-20th centuries - روحانیت - ایران -
 فعالیت‌های سیاسی Clergy - Political activity - Iran
 تجدد - ایران - تاریخ - قرن ۱۳ ق. - ۱۴. Modernity - Iran
 History - 10-20th century - ایران - تاریخ - قرن ۱۳ ق.
 ۱۴ - دخالت خارجی Iran - History - 19-20th
 Participation, Foreign centuries - ایران - تاریخ -
 انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ - روحانیت - Iran - History
 Clergy - Islamic Revolution, 1979 - ایران - تاریخ -
 پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۵۷ - جناح‌های سیاسی Iran - History
 Political wings - Pahlavi, 1925-1978 - ایران -
 تاریخ - انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴-۱۳۲۷ ق. - روحانیت - Iran
 History - Constitutional Revolution, 1906-1909
 Clergy - ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۲۰ - روحانیت
 Clergy - Pahlavi, 1925-1941 - Iran - History
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ۲ ن ۸ س / ۱۳۱۱ DSR
 رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۴۶۸۶۱

•
محمد سمیعی
•

نبرد قدرت در ایران

چرا و چگونه روحانیت برنده شد؟



قیمت: ۶۸۰۰۰ تومان



نبرد قدرت در ایران

چرا و چگونه روحانیت برنده شد؟

محمد سمیعی

دانشیار گروه مطالعات ایران؛ دانشکده مطالعات جهان؛ دانشگاه تهران

m.samiei@ut.ac.ir

چاپ دوم، تهران، ۱۳۹۷

تعداد ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی باختر

چاپ و صحافی علی

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۰ ۵۴۶ ۱۸۵ ۹۶۴ ۹۷۸

www.nashreny.com

برای مرحوم مادرم

که نخستین و دلسوزترین آموزگارم بود...

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱۱
فصل اول: شاه در خواب.....	۲۱
آغاز بحران.....	۳۲
کاوش نظری.....	۳۶
نتیجه‌گیری.....	۴۷
فصل دوم: آرایش سیاسی در فراز و فرود صفویان.....	۵۱
تحلیل نیروهای سیاسی در دوران صفوی.....	۵۵
اهل شمشیر.....	۶۰
دیوان سالاران.....	۶۶
روحانیان.....	۷۰
پس از صفویان.....	۸۲
نتیجه‌گیری.....	۸۴
فصل سوم: نیروهای سیاسی در دوران متلاطم قاجار.....	۸۷
اهل شمشیر.....	۹۰
دیوان سالاران.....	۹۵
روحانیان.....	۱۰۵
اهل معاملات.....	۱۲۴
اهل زراعت.....	۱۲۹
دولت‌های روس و انگلیس.....	۱۳۲
توده‌ها.....	۱۴۴
روشنفکران.....	۱۵۳

۱۷۱	چپ‌گرایان
۱۷۷	نتیجه‌گیری
۱۸۱	فصل چهارم: نبرد قدرت در انقلاب مشروطه
۱۸۲	پرده نخست: انقلاب
۲۰۵	تغییر روش و منش سیاسی روحانیت
۲۲۰	پرده دوم: مجلس اول
۲۲۷	روحانیان در پرده دوم
۲۴۱	روشنفکران در پرده دوم
۲۴۷	دولت انگلیس در پرده دوم
۲۴۹	بازاریان و توده مردم در پرده دوم
۲۵۱	پرده سوم: استبداد صغیر
۲۵۴	روحانیان در پرده سوم
۲۵۹	نیروه‌های سیاسی دیگر در پرده سوم
۲۶۱	پرده چهارم: فتح تهران
۲۶۶	تحلیل شکست روحانیت در مشروطه
۲۷۴	انگلیس در میدانی باز
۲۷۵	نتیجه‌گیری
۲۷۷	فصل پنجم: رؤیای تجدّد در کابوس دیکتاتوری
۲۸۸	اهل شمشیر
۲۹۹	دیوان سالاران
۳۱۸	روحانیان
۳۳۲	اهل معاملات
۳۳۴	اهل زراعت
۳۳۷	دولت‌های انگلیس و شوروی
۳۴۹	توده‌ها
۳۵۳	روشنفکران
۳۶۷	چپ‌گرایان
۳۶۹	نتیجه‌گیری
۳۷۳	فصل ششم: نفسی تازه در فضای سیاسی ایران
۳۷۸	دربار و نیروهای سیاسی هم‌پیمان
۳۸۴	روحانیان
۳۹۴	روشنفکران
۴۰۴	چپ‌گرایان
۴۱۵	توده‌ها
۴۲۱	اسلام‌گرایان تندرو

۴۲۸	دولت‌های امریکا، انگلیس و شوروی
۴۳۵	نتیجه‌گیری
۴۳۹	فصل هفتم: نبرد قدرت در نهضت ملی ایران
۴۴۲	مروری بر نهضت ملی ایران
۴۷۲	سیاست خارجی مصدق
۴۸۲	تعامل مصدق با نخبگان
۴۹۸	مصدق و توده‌ها
۵۰۳	نقش سیاسی مصدق
۵۰۹	پس از کودتا
۵۱۲	نتیجه‌گیری
۵۱۵	فصل هشتم: صف‌آرایی نیروهای سیاسی برای انقلاب
۵۱۷	دربار و نیروهای سیاسی هم‌پیمان
۵۱۷	شخصیت شاه
۵۲۲	شاه و نفت
۵۲۷	شاه و سیاست
۵۳۲	منطق تحلیل سیاسی شاه
۵۳۵	ارتش شاهنشاهی
۵۳۷	ساواک
۵۴۰	دولت‌مردان
۵۴۷	روحانیان
۵۴۹	امام خمینی
۵۵۷	دسته‌بندی‌ها میان روحانیان
۵۶۱	روند فزاینده اسلام‌گرایی عمومی
۵۶۵	روحانیان و بازاریان
۵۶۶	روشنفکران
۵۶۹	روشنفکران هم‌پیمان با رژیم
۵۷۱	جبهه ملی
۵۷۴	نهضت آزادی ایران
۵۷۹	مجاهدین خلق
۵۸۴	علی شریعتی
۵۹۱	روشنفکران، ناخواسته در خدمت روحانیت
۵۹۷	چپ‌گرایان
۵۹۹	توده‌ها
۶۰۶	روحانیت و توده‌ها
۶۰۹	دولت‌های امریکا و انگلیس
۶۱۷	نتیجه‌گیری

۶۲۱	فصل نهم: نبرد قدرت در انقلاب اسلامی ایران
۶۲۷	مروری بر داستان انقلاب
۶۵۸	چرا توده‌ها در برابر روحانیت کرنش کردند؟
۶۶۰	شخصیت فرهمند رهبر انقلاب و رهبری داهیانه
۶۶۴	سرمایه‌های فرهنگی روحانیت
۶۶۶	سرمایه اجتماعی روحانیت
۶۶۹	امتیازات سیاسی روحانیت
۶۷۳	منابع اقتصادی روحانیت
۶۷۳	نتیجه‌گیری
۶۷۵	نتیجه‌گیری
۶۸۵	فهرست منابع
۶۹۷	پی‌نوشت‌ها
۷۶۹	نمایه

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

جهان در حالی پا به سده بیستم گذاشت که سخت درگیر دین‌زدایی از همه عرصه‌ها بود. نگاه پوزیتیویستی (اثبات‌گرایانه) که در اروپا بر علوم طبیعی و انسانی چیره شده و ذهن بشر را به کلی تسخیر کرده بود، تلاش می‌کرد که هرچیز ماورایی را انکار، و با اصالت‌دادن به حواس پنج‌گانه، فکر و ذکر بشر را محدود به چارچوب طبیعت مادی کند. در این راه توفیقات مهمی هم به دست آمده بود. با پیشرفت علوم طبیعی، بیماری‌های لاعلاج یکی پس از دیگری درمان می‌شد و در پی توسعه صنعتی، فناوری‌های نوین، هر ناممکنی را ممکن می‌ساخت. دانشمندان، سرمست از این دستاوردها، می‌خواستند با این کلید طلایی همه مشکلات و مسائل اجتماعی و سیاسی را نیز حل کنند. و در این میدان به سرعت به پیش می‌تاختند. گویی بشر اکسیری را که در تمام طول تاریخ به دنبالش بوده، یافته و پس از سپری‌شدن دوران رنج‌ها و مرارت‌هایی که زیر بیرق کلیسا تحمل کرده بود، اینک کلید طلایی حل همه مشکلات را به دست آورده و نفس راحتی می‌کشید. عقل سکولار سنگرهای ایمان دینی را یکی پس از دیگری فتح می‌کرد و رفته‌رفته دین به انبان خرافات تاریخ سپرده می‌شد.

در آن زمان، تمدن غرب، تفوق و برتری خود را در همه میدان‌ها بر دیگر تمدن‌ها به اثبات رسانیده بود. تمدن‌های باستانی و ریشه‌دار هند و چین، دوران طلایی خود را پشت سر گذاشته و دیگر مستعمره‌ای بیش نبودند. امپراطوری‌های ایران و عثمانی که تا دو سه قرن پیش از آن، بانگ «انا الرجل» سر می‌دادند، در جنگ‌های خانمان براندازی که با روسیه و انگلیس و فرانسه و دیگر قدرت‌های غربی داشتند، این حقیقت تلخ را به نیکی دریافته

بودند که دیگر دوران آنان به سر آمده است. بسیاری از کشورهای آفریقایی و شرق دور هم در آن زمان مستعمرات دولت‌های غربی بودند، و البته از اول هم ادعایی نداشتند. تمدن غرب و روسیه در سال‌های نخستین سده بیستم بر ۶۸٪ از کل پهنه کره خاکی مسلط بودند، ۶۲٪ جمعیت جهان را داشتند، ۸۹٫۵٪ تولید صنعتی دنیا و ۶۱٫۳٪ از نیروی نظامی جهان را در اختیار داشتند.^۱ پس هیچ جای شکی برای جوامع دیگر باقی نمانده بود که در دنیای نوین، غرب، قدرت برتر است و تنها راه پیش روی آنان این است که به رمز موفقیت آن تمدن توجه کنند و چون شاگردی سر به راه، از آن درس بگیرند و برای نیل به پیشرفت، درست پا جای پای آن گذارند.

یکی از راه‌های فائق آمدن بر فاصله پیش آمده بین تمدن‌ها، اعزام کارآموز و دانشجو به غرب بود. به این ترتیب نوجوانان و جوانان زیادی از کشورهای مختلف به عنوان جویندگان علم و فناوری عازم کشورهای اروپایی شدند. مأموریت این افراد این بود که با دانش و فناوری آن دیار آشنا شوند و پس از بازگشت، به کشور خود کمک کنند تا بتواند همان مسیر پیشرفت و توسعه‌ای را بپیماید که غرب پیموده است. پس از اندی، این گروه از فرنگ برگشته که هرکدام چند صباحی در مدرسه یا دانشگاهی در پاریس و لندن و برلین و ... به تحصیل پرداخته بودند، گروه جدیدی را تشکیل دادند و به نام‌هایی چون آنتیلکنتول، مستفرننگ، متجدد، تجددخواه، منورالفکر و یا به تعبیر امروزی‌تر روشنفکر، به تحلیل و نظریه‌پردازی از رمز پیشرفت غرب و پسرفت شرق پرداختند. البته کار اینان بیشتر ترجمه بود و طبعاً نظریات و تحلیل‌های غربیان را در فضای بومی منتشر می‌کردند. یکی از این نظریات که به وسعت منتشر می‌شد، سکولاریسم بود که جداشدن از ایمان دینی و پناه‌گرفتن در سایه عقلانیت ابزاری نوین را به عنوان رمز طلایی پیشرفت معرفی می‌کرد. این افکار از اواخر دوران ناصرالدین شاه در ایران طنین انداخت و در زمان مشروطه با بهره‌گیری از آزادی قلم و بیانی که برای مطبوعات نه چندان حرفه‌ای آن دوران به وجود آمده بود، به اوج خود رسید. همه جا بانگ لزوم نوسازی با صدایی بلند شنیده می‌شد.

در ایران و ترکیه، به ترتیب رضا شاه پهلوی و مصطفی کمال (آتاترک)، قهرمانان جریان نوسازی شدند. هر دو به معنی واقعی کلمه دیکتاتور بودند و اعتقادی به دموکراسی و مردم‌سالاری نداشتند؛ در عین حال، هر دو، سهمی انکار ناشدنی در تحولات عظیم تاریخی در ایران و ترکیه داشتند. در کنار جاده و راه آهن و دادگستری و مدرسه و دانشگاه که مظاهر تقریباً مادی نوگرایی به‌شمار می‌آمد، جنبه‌های فرهنگی مانند لباس و پوشش و خط و زبان و سبک زندگی مردم نیز مورد توجه این رهبران بود و یکی از مهم‌ترین نکات

کلیدی در چشم‌انداز آنان — البته در راستای تلاش‌های روشنفکران در تفسیر نوگرایی — دین‌زدایی در حد امکان بود. در ترکیه، به عنوان مثال، نمی‌شد که جلو پخش اذان گرفته شود، ولی می‌شد که اذان به زبان عربی نباشد و تا سال‌ها از مناره‌های ترکیه اذان به زبان ترکی پخش می‌شد. یا مثلاً نمی‌شد که ارتباط فرهنگی مردم را به سادگی با پیشینه اسلامی‌شان قطع کرد. ولی می‌شد که با تغییر خط رسمی کشور از خط عربی به لاتین، پیوند فرهنگی نسل‌های بعدی را با منابع گذشته‌شان قطع کرد. در ایران نیز نمی‌شد که «روحانیت را به طور کلی از صحنه به در کرد، ولی می‌شد که آن را محدود کرد و مثلاً صدور مجوز پوشیدن لباس روحانیت را در اختیار دولت گذاشت. البته با این توجیه که این لباس نباید مورد سوء استفاده قرار گیرد، و تشخیص موارد حسن استفاده از سوء استفاده در اختیار دولت سکولار قرار می‌گرفت.

راهی که رضاشاه در آن قدم گذاشته بود، کمابیش توسط محمدرضاشاه پهلوی ادامه یافت و در دهه پایانی حکومت او، یعنی دهه پنجاه شمسی، ایران بدون اغراق، مدرن‌ترین، مقتدرترین و پیشرفته‌ترین کشور منطقه بود. به برکت درآمد سرشار نفتی که در اوایل دهه ۱۳۵۰ چند برابر شد، تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه ایرانیان به شدت افزایش یافت و شاخص‌های اقتصادی، رشدهای خارق‌العاده را نشان می‌داد. ارتش افسانه‌ای شاهنشاهی ایران، نه تنها تبدیل به قدرتمندترین و مجهزترین ارتش منطقه شده بود، بلکه «پنجمین نیروی بزرگ نظامی جهان» نیز بود.^۲ در پرتو گسترش شهرنشینی، برنامه تحصیلات رایگان و توسعه دانشگاه‌ها و نشریات و کتاب‌های زیادی که منتشر می‌شد، در کنار شبکه‌های رادیو و تلویزیون دولتی و جلوه‌های هنر و سینما، فضای کشور در مجموع به فضایی نوگرا و غربی تبدیل شده بود. در این فضا، روحانیت به عنوان «ارتجاع سیاه» مظهر عقب‌ماندگی و واپس‌گرایی معرفی می‌شد. ادبیات رسمی و رسانه‌ها با تمام توان، افکار عمومی را بر ضد ارزش‌های دینی و روحانیان می‌شورانیدند و القابی مانند «ملای مفت‌خور تن‌پرور» و «روضة‌خوان کلاش» و ... نقل مجالس و محافل و رسانه‌های رسمی و غیر رسمی بود.

ولی ناگهان همه چیز زیر و رو شد. انقلاب اسلامی چون توفانی سرکش در مدت کوتاهی کشور را در نوردید و همان فرزندان ایران نوگرا و مدرن که شب و روز در میان‌شان شاه‌دوستی و غرب‌گرایی ترویج شده بود، بساط سلطنت شاهنشاهی را برای همیشه برچیدند و از میان همه نیروهای سیاسی ایران، از چپ‌گرا گرفته تا روشنفکران لیبرال، به ناگاه هُمای قدرت بر شانه روحانیت نشست. اما چرا و چگونه؟ چه منطقی بر اذهان ایرانیان حاکم بود و چه شد که با پشت‌کردن به همه مظاهر نوگرایی، «جمهوری اسلامی» را

ترجیح دادند؟ این واقعیتی غیر قابل انکار است که انقلاب ایران یک حرکت مردمی از پایین به بالا بوده و توده‌های مردم و به‌ویژه نسل جوانی که القبای فکری خود را در دهه‌های سی و چهل شمسی در نظام‌های آموزشی مدرن آموخته بودند، به سراغ یک حکومت اسلامی به رهبری روحانیت رفتند. نه کودتایی و نه قدرت مافوقی حکومت روحانیان را بر مردم ایران زمین تحمیل نکرد. ولی واقعاً چرا روحانیت در میان همه جناح‌های سیاسی دیگر برنده شد؟ چرا جامعه ایرانی راهی بر خلاف موج غالب جهانی پیش گرفت؟ چرا از میان همه مخالفان رژیم پهلوی که در میان آنان سیاست‌مداران کارکشته، متخصصان برجسته و مبارزان با صداقت و وطن‌پرست از چپ و راست بود، مردم ایران، به اختیار خود، با اجماعی کم‌نظیر، روحانیان و نظام پیشنهادی آنان را برگزیدند؟ و چشم‌انداز این نبرد قدرت در پرده‌های دیگر تاریخ این سرزمین به چه سویی خواهد رفت؟ این‌ها همان سؤال‌هایی است که این کتاب برای پاسخ به آن‌ها نوشته شده است.

ممکن است گفته شود که جمهوری اسلامی ایران، حکومت اسلام است و نه الزاماً حکومت روحانیت. بنابراین آن چیزی که پس از انقلاب برنده شد، اسلام بود و نه روحانیت. ولی باید توجه داشت که واژه اسلام به تنهایی دارای ابهام زیادی است و در تاریخ از حکومت‌های ستمگر بنی‌امیه و بنی‌عباس که خود را جانشینان پیامبر (ص) و نماینده اسلام می‌دانستند گرفته، تا خوارج و حرامیان، تا صفویه و قاجاریان و حتی پهلوی، و بالاخره تا آل سعود و القاعده و داعش، همگی خود را نماینده اسلام و حتی «سایه خداوند» روی زمین می‌دانستند و می‌دانند. ولی آن چیزی که پس از انقلاب اسلامی ایران پذیرفته شد، و سپس در قانون اساسی به تصویب رسید، اسلام طبق تفسیر و قرائت روحانیت شیعه و ذیل رهبری آن بود. از این رو در نظام جدید پس از انقلاب، «ولایت مطلقه فقیه»، «مجلس خبرگان رهبری»، «فقه‌های شورای نگهبان قانون اساسی»، «مجتهد رئیس قوه قضائیه»، «مراجع تقلید» و «فتاوی معتبر» قوام‌دهندگان کلیدی قانون اساسی هستند که در اصل ۵۷ مقرر می‌دارد: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت، بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند.» پس می‌توان گفت که نبرد قدرت در جریان انقلاب به نفع روحانیت و قرائت خاص آنان از اسلام به پایان یافت. مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت و یکی از رقبای اصلی روحانیت در نبرد قدرت، در تحلیل خود از انقلاب اسلامی به روشنی اذعان دارد که «برنده مسابقه و فاتح اصلی انقلاب [...] بدون تردید روحانیت ایران می‌باشد.»^۳

اما هیچ‌یک از نیروهای سیاسی در ایران در سال ۱۳۵۷ به یک‌باره در آن سال متولد نشده بودند. وقایع آن سال، بر اساس پیشینه‌های تاریخی این مرز و بوم شکل گرفته و برای تحلیل آن وقایع، ناگزیریم که سال‌ها به عقب باز گردیم و ببینیم که تعاملات قدرت در ایران از دوران صفویان و قاجاریان و پیش از انقلاب مشروطه تا به انقلاب اسلامی ایران چگونه بوده و هر یک از نیروهای سیاسی چگونه فراز و فرودهای تاریخی را پیموده و در عمل، امتحان خود را چگونه پس داده بودند. «جمهوری اسلامی» را می‌توان نسخه‌ی جدیدی از «مشروطه‌ی مشروعه» شیخ فضل‌الله نوری دانست. اگر در انقلاب مشروطه این طرح شکست خورد و به دلایل مختلف، شخصی که این فکر را رهبری می‌کرد، در یکی از تاریک‌ترین پرده‌های تعامل قدرت در این سرزمین، مظلومانه بر سر دار رفت؛ پس از حدود هفتاد سال، و پس از شکست نیروهای رقیب، مجدداً همان طرح با جامه‌ای نو سر برآورد و این بار به پیروزی شایانی دست یافت. طُرفه آن‌که شکست این طرح در یک جامعه به شدت سنتی و مذهبی بود و پیروزی آن در یک جامعه نوگرا و دین‌زدایی شده!

پیش از این، کتاب‌ها و مقالات بسیاری در مورد انقلاب اسلامی ایران منتشر شده و هرکدام در کنار تحلیل‌های سیاسی، اجتماعی و تاریخی تلاش کرده که در بستر تحلیل رویداد انقلاب، به سؤال‌های اصلی این کتاب، به طور ضمنی پاسخ دهد. ولی به نظر این نویسنده تاکنون تحلیل جامعی که ابعاد مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نیروهای سیاسی مختلف در ایران و رمز تفوق روحانیت را در جریان نبرد قدرت بر رسیده باشد، در دست‌رس نبوده است. البته منابع ارزشمندی در داخل و خارج ایران در زمینه‌های مرتبط منتشر شده است که تلاش شده از آن‌ها بهره‌گیری شود.

لازم است از همین ابتدا تأکید شود که این پژوهش بر آن است که به یک تحلیل علمی بپردازد، فارغ از نزاع‌های ارزشی و ایدئولوژیک و این‌که چه کسی حق و چه کسی ناحق است. هدف ما این است که در تحلیل خود، ببینیم که در میان نیروها و بازیگران سیاسی ایران، که همگی بر اساس خرد و اندیشه گام بر می‌داشته‌اند، چرا و چگونه روحانیت گوی سبقت را ربود. در این کتاب ما قضاوتی در مورد حقانیت هیچ گروهی نمی‌کنیم و بنای تحلیل خود را بر اساس هیچ نوع جبر تاریخی، چه از نوع مارکسیستی و طبقاتی آن و چه از نوع لیبرالیستی و تئوری «پایان تاریخ» و چه از نوع اسلامی و غلبه مستضعفان بر مستکبران نخواهیم گذاشت. اصولاً این کتاب بیشتر به تحلیل معادلات قدرت میان نیروهای سیاسی مهم می‌پردازد و بدون داشتن پیش‌فرضی در مورد مسیر تاریخ و جبر تاریخ، فارغ از حقانیت داشتن یا نداشتن یک گروه یا یک جناح، می‌خواهد ببیند که نیروهای سیاسی

رقیب، در نبرد قدرت چه وضعیتی داشته‌اند. به دیگر بیان، طرف‌های برنده از کدام نقاط قوت برخوردار بودند که پیروز شدند و در مقابل، طرف‌های بازنده از چه ضعف‌ها و کاستی‌هایی رنج می‌بردند که به‌رغم همه امکاناتی که در اختیارشان بود و برتری‌های مهمی که داشتند و تجربیات فراوان‌شان، از رقیب عقب افتادند و میدان را واگذار کردند.

این پژوهش به روش‌های تقلیل‌گرایانه^۱ تحلیل تاریخی و اجتماعی که متأسفانه در ادبیات تاریخی و سیاسی به‌ویژه در نوشته‌های ژورنالیستی به‌کار می‌رود، هیچ اعتقادی ندارد. برخی می‌خواهند با الهام از شخصیت *دائی جان ناپلئون* هر آنچه را در این مرز و بوم اتفاق افتاده و می‌افتد به انگلیس و پس از آن، امریکا نسبت دهند. در مقابل این طرز فکر، این پژوهش، دولت‌های خارجی در ایران را فقط یکی از نیروهای مؤثر در عرصه سیاست ایران می‌داند و تلاش دارد به‌جای کلی‌بافی، با دقت به مطالعه همه نیروهای سیاسی بپردازد و آن‌گاه بر اساس همه قرائن و شواهد، تحلیل خود را در مورد چگونگی تعامل این نیروها و برآیند آن‌ها ارائه دهد. این‌که با یک برجسب فراماسون‌بودن یا نبودن بازیگران تاریخ معاصر، بتوان تمام حقیقت و کنه مسائل تاریخی را به دست آورد و توضیح داد، فرسنگ‌ها با واقعیت جامعه و تاریخ فاصله دارد. یا این‌که بتوان، کل جریان نهضت مشروطه را با یک برجسب بابی (ازلی) بودن یا نبودن دست‌اندرکاران آن نهضت تبیین کرد، خیال خامی بیش نیست. واقعیت اجتماعی بسیار پیچیده‌تر از این ساده‌انگاری‌های مهندسی‌مآب است. فارغ از این‌که بسیاری از این دست برجسب‌ها بیشتر زائیده توهّم است یا بیشتر متکی بر اسنادی مشکوک است تا این‌که بر مدارک محکمه‌پسند تاریخی استوار باشد. معمولاً در این دست تحلیل‌های تقلیل‌گرایانه، وقتی قافیه به تنگ می‌آید، تحلیل‌ها به ادبیات مضحکی تبدیل می‌شود و نوشته‌ها رنگ رمان و خیال‌پردازی به خود می‌گیرد.

روشی که این کتاب ترجیح داده و در پیش گرفته، مبتنی بر تحلیل رفتار نیروها و بازیگران سیاسی بر اساس تحلیل موقعیت^۲ است. در این روش، تمام کنش‌گران به عنوان کنش‌گران عاقل و حساب‌گر محسوب می‌شوند و تلاش می‌شود که منطق تصمیم‌سازی آنان مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. به‌جای اتهام‌زدن به یک بازی‌گر سیاسی و یا یک نیروی سیاسی، باید دید که عواملی که در تصمیم‌گیری او مداخله داشته، چگونه و چرا او را به آن مسیری که در پیش گرفته، رهنمون شده است. این روش یک تحلیل واقع‌گرایانه

1. reductionist

2. situational analysis

است و با توجه به این که مبتنی بر مستندات و وضعیت های عینی^۱ است، همواره امکان نقد و بررسی بیشتر را برای محققان بعدی فراهم می آورد.

نخستین فصل کتاب با عنوان «شاه در خواب» نگاهی به سال های پایانی سلطنت محمدرضا شاه می اندازد. آنچه در آن سال ها اتفاق افتاد به عنوان پیشینه ای تاریخی و توصیفی برای مباحث بعدی کتاب، مرور می شود. مطالب این فصل تا آستانه وزیدن توفان انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۶ ادامه پیدا می کند. در قسمت پایانی این فصل، مباحث نظری که چارچوب تحلیلی کتاب را می سازد، مورد کنکاش قرار می گیرد. در آن جا با بررسی نظریات چند تن از نظریه پردازان بزرگ، روش و چارچوب این پژوهش با کمی تفصیل و به زبان ساده، تبیین و به نظریات مقبول علمی مستند می شود.

دومین فصل کتاب، با عنوان «آرایش سیاسی در فراز و فرود صفویان» به بررسی نیروهای سیاسی مهم و تأثیرگذار در عصر صفوی می پردازد. صفویان در شکل گیری ایران مدرن، آن قدر اهمیت دارند که در تحلیل تاریخ سیاسی ایران معاصر، هرگز نمی توان آورده های فرهنگی و اجتماعی آنان را نادیده گرفت. آنان را باید معماران اصلی ایران کنونی و مهم ترین شکل دهندگان هویت ایرانی پس از اسلام دانست. بنابراین لازم است منطقی که آنان را به قدرت رساند و به موفقیت بی نظیر آنها و سپس فروپاشی شان انجامید، به دقت مورد بررسی قرار گیرد. آنچه از همه برای این پژوهش مهم تر است، میراث صفویان در شکل گرفتن نیروهای سیاسی ایران است. همان نیروهایی که پس از صفویان نیز در تاریخ این مرز و بوم امتداد یافتند.

در فصل سوم، با عنوان «نیروهای سیاسی در دوران متلاطم قاجار»، امتداد نیروهای موجود در عصر صفویان را مورد بررسی قرار می دهیم و همچنین به تحلیل نیروهای سیاسی تازه واردی می پردازیم که با تحولات مهمی که در آن دوران شکل گرفت به نیروهای قبلی اضافه شدند. دوران قاجار تاریخ بسیار پرتلاطمی دارد. در آن دوران بود که مدرنیته از دو راه وارد ایران شد: یکی از طریق سیلی محکمی که دولت قدرت مند روسیه طی دو جنگ طولانی و خانمان برانداز بر گونه این سرزمین نواخت و آن را از خواب گران بیدار کرد. دیگر از طریق وسایل ارتباطی نوین مانند صنعت چاپ و تلگراف که افکار نوین را چون سیلی بنیان کن بر نظام فکری سنتی ایران فرو ریخت. ورود مدرنیته توازن میان نیروهای سیاسی را برهم زد و انقلاب مشروطه را به وجود آورد.

موضوع چهارمین فصل، بررسی و تحلیل «نبرد قدرت در انقلاب مشروطه» است. در آن فصل داستان مشروطه در چهار پرده: «انقلاب»، «مجلس اول»، «استبداد صغیر» و «فتح تهران» مرور می‌شود و در هر یک از این پرده‌ها وضعیت نیروهای سیاسی و نوع جناح‌بندی میان آن‌ها تحلیل می‌گردد. نقاط قوت و نقاط ضعف نیروهای سیاسی در هر یک از این پرده‌ها و برندگان و بازندگان نهایی انقلاب مشروطه از میان نیروهای سیاسی درگیر، مورد بررسی قرار می‌گیرند. مهم‌ترین بازنده مشروطه روحانیت بود. عوامل شکست روحانیت در انقلاب مشروطه بسیار مهم است زیرا باید ببینیم که روحانیت در دوره‌های بعدی تاریخ معاصر چگونه توانست نقاط ضعف خود را جبران کند و از تجربه شکست در مشروطه پند آموزد. تنها شش دهه زمان لازم بود که این نیروی سیاسی شکست خورده که در دوران رضاشاه تقریباً متلاشی شد، توان خود را بازیابد و این بار، با کوله‌باری از تجربه وارد کارزار میدان سیاست شود.

پنجمین فصل با عنوان «رؤیای تجدّد در کابوس دیکتاتوری»، تغییر و تحولات دوران رضاشاه را مورد بررسی قرار می‌دهد. در آن دوران، از یک طرف، طرح‌های نوسازی در ایران جهشی فوق‌العاده یافت و کشور صاحب دولتی مدرن شد و در سایه تشکیل یک ارتش ملی، یکپارچگی خود را که تقریباً از دست داده بود، مجدداً بازیافت. ولی از طرف دیگر، مردمی که همه این پیشرفت‌ها را به چشم می‌دیدند، زیر چکمه‌های یک دیکتاتور نظامی قلدر، از آن دوران خاطرات بسیار تلخی داشتند، به‌طوری که در مطبوعات نسبتاً آزاد دهه ۱۳۲۰ و نیز در مذاکرات مجلس شورای ملی، اظهار تنفر از دوران رضاشاه موج می‌زد. بدیهی است که در پی انجام طرح‌های گسترده نوسازی، در این دوره نیروهای سیاسی شاهد تغییر و تحولات مهمی بودند که در این فصل مورد بررسی قرار می‌گیرد. دوران رضاشاه در حالی به پایان رسید که کشور ایران تحت اشغال بیگانگان قرار داشت و شاید اوضاع آن به همان اندازه زمان پیش از کودتای سوم اسفند و یا حتی بیشتر وخیم بود.

ششمین فصل با عنوان «نفسی تازه در فضای سیاسی ایران» اوضاع سیاسی ایران را در دهه ۱۳۲۰ پی می‌گیرد. در پی خلاص شدن از زیر چکمه‌های دیکتاتور، نفسی تازه در رگ‌های سیاست ایران دمیده شد و فضای سیاسی تا اندازه‌ای باز شد. در عین حال، بر اثر نوسازی‌هایی که انجام شده بود، ترکیب نیروهای سیاسی ایران متنوع‌تر شده و به آن ترکیبی که در دوران انقلاب اسلامی به خود گرفت، نزدیک‌تر می‌شد. این دوره از تاریخ ایران بسیار پرتنش و ناآرام بود. در ابتدا کل کشور تحت اشغال قرار داشت و مردم، دوران سختی را پشت سر گذاشتند که برای آنان تورمی بی‌سابقه و کمبود خواربار و هرج‌ومرج و

ناامنی را به ارمغان آورده بود. سپس تهدید تجزیه دو استان زرخیز آذربایجان و کردستان، سایه افکند. حتا پس از رفع اشغال و حفظ یکپارچگی کشور، فضای سیاسی بسیار پر تلاطم بود. تحرکات وسیع حزب توده شامل اعتصابات و تظاهرات، مذاکرات و مناقشات جنجالی در مورد امتیاز نفت جنوب و شمال و ترورهای پی در پی شخصیت‌های سیاسی، فضا را به صورت فزاینده‌ای پرتنش می‌ساخت.

هفتمین فصل با عنوان «نبرد قدرت در نهضت ملی‌شدن صنعت نفت» به مطالعه نبرد قدرت در یکی از مهم‌ترین پرده‌های تاریخ معاصر ایران می‌پردازد و علل شکست محمد مصدق، قهرمان ملی این پرده را مورد تحلیل قرار می‌دهد. وقتی مصدق با هدف اجرای قانون ملی‌شدن صنعت نفت و آزادکردن نفت از یوغ استعمار انگلستان، در مسند نخست‌وزیری قرار گرفت، با توجه به نفوذ جهانی انگلستان و نیز نفوذ آن کشور در نهادهای قدرت ایران، کار بسیار دشواری پیش رو داشت. مصدق نهایت تلاش خود را کرد و به صورت مقطعی موفقیت‌هایی را به دست آورد ولی در نهایت، نبرد قدرت را در مقابل استعمار و استبداد باخت. شکست مصدق درس‌های مهمی به مخالفان سلطنت پهلوی داد و آنان بعدها در جریان انقلاب اسلامی ایران از آن درس‌ها به‌خوبی بهره گرفتند.

هشتمین فصل با عنوان «صف‌آرایی نیروهای سیاسی برای انقلاب» به مطالعه دوره‌ای می‌پردازد که صف‌بندی نیروهای سیاسی تغییرات زیادی را به‌خود دید و در نتیجه، فضای سیاسی و اجتماعی کشور، آماده انقلاب شد. در این فصل، نیروهای سیاسی در ایران در سه گروه نخبگان، توده‌ها و دولت‌های خارجی مورد مطالعه و ارزیابی قرار می‌گیرند. از میان نخبگان، جناح شاه و نیروهای سیاسی طرفدار او به اوج قدرت خود رسیدند، ولی عملکرد نادرست آنان باعث شد که ناگهان از اوج به حضيض فرود آیند. اما نیروی سیاسی روحانیت با مرجعیت‌یافتن امام خمینی گام‌های استواری به سمت نقش‌آفرینی سیاسی برداشت و توانست خود را به مخالف درجه یک شاه تبدیل سازد.

در نهمین فصل با عنوان «نبرد قدرت در انقلاب اسلامی ایران» تلاش خواهیم کرد با جمع‌بندی یافته‌های خود در فصل‌های پیشین، به سؤال محوری این پژوهش که «چرا و چگونه روحانیت در نبرد قدرت در انقلاب اسلامی برنده شد؟» پاسخ بدهیم. در آن فصل، ابتدا رویدادهای انقلاب را به صورت گذرا مرور خواهیم کرد و به تحلیل راهبرد سیاسی شاه در مقابله با انقلاب و نیز چگونگی پدید آمدن شرایط انقلاب می‌پردازیم. آن‌گاه بررسی می‌کنیم که روحانیت در آن برهه از تاریخ چه امتیازاتی داشت که توسط توده‌های انقلابی انتخاب شد و پس از آن قدرت را در اختیار گرفت.

در پایان، در فصل «نتیجه‌گیری» درس‌های مهمی را مرور خواهیم کرد که این مطالعه تاریخی و سیاسی به ما آموخت. توصیه پایانی این پژوهش، همزیستی مسالمت‌آمیز نخبگان ایرانی است تا به جای این که نیروی آنان صرف جنگ داخلی شود، در خدمت شکوفایی و توسعه ایران قرار گیرد. تنها با این همزیستی است که می‌توان جلو خطرات عظیمی مانند سیطره عوام‌گرایی را بر کشور گرفت.